

فکر تاریکی و این ویرانی

اخیراً برای شرکت در کنفرانسی به نیویورک رفته بودم. یکی از سخنرانان سوریِ کنفرانس که استاد زبان و ادبیات عرب است، پیش از شروع سخنرانیِ اصلی خود، دو بار از هولوکاستی یاد کرد که در قرن و بیست و یکم در سوریه اتفاق افتاده است؛ کشتار و سرکوبِ بی‌امان مردم بی‌پناه توسط رژیم بشار اسد طی ۷ سال گذشته. هنگام سخن گفتن بغضِ گلویش را فشرده بود؛ وی از ایران و روسیه به عنوان عاملان اصلی این فاجعهٔ انسانی نام برد، و از تخم کین و نفرتی سخن گفت که در دل شهروندان سوریِ بسیاری کاشته شده است. به عنوان یک ایرانی، هنگام شنیدن این سخنان در یک جمع دانشگاهی عمیقاً متأثر و خجلت زده شدم و به اندازهٔ یک ابر دلم گرفتم. برای دقایقی خود را جای شهروندان سوری گذاشتم و از منظر آنها به امور نگرستم؛ شهروندانی که آواره و سرگردان گشته و زندگی و سرمایه و بستگان و نزدیکان و دوستان خود را در آتش جنگِ درازآهنگِ ویرانگرِ خانمانسوز درباخته‌اند؛ حتی تصور آن هم دهشتناک است و مو را بر تن انسان سیخ می‌کند....

هر چند نمی‌توان پدیده‌های اجتماعی پیچیده را تحلیل تک‌عاملی کرد، اما می‌توان چنین انگاشت که اگر کمی پس از شروع اعتراضات گستردهٔ داخلی سوریه در اسفند ماه سال ۸۹، ایران تمام قد پشت بشار اسد در نیامده و نایستاده بود و رژیم او را یاری نمی‌کرد، به احتمال قوی امور به نحو دیگری رقم می‌خورد و امروز شاهد چنین وضعیتِ غم‌انگیز و جانفرسا و بغرنجی در سوریه نبودیم:

«سایه‌ای از سر دیوار گذشت / غمی افزود مرا بر غم‌ها / فکر تاریکی و این ویرانی /

هردم این بانگ بر آرم از دل: / وای، این شب چقدر تاریک است! / ...مثل این است که شب نمناک است /

دیگران را هم غم هست به دل / غم من ، لیک، غمی غمناک است.»